

هویت‌یابی

لیلا فرقانی

کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی



تجربه تعامل با دانش‌آموزان اتباع خارجی در مدرسه، تجربه متفاوت و البته سختی است که به نگاه دقیق و باریک‌بین و همکاری اولیای مدرسه، برای درک و مدیریت شرایط، نیاز دارد. در چند سال اخیر در مدرسه شاهد حضور یک دانش‌آموز از کشور همسایه بودیم. در ابتدا شرایط سخت ماه‌های آغازین سال تحصیلی را پیش‌بینی نمی‌کردیم. در مصاحبه ورودی مدرسه، زهرا خیلی ساکت بود. به سختی پاسخ سؤال‌هایم را می‌داد و تنها درخواستش این بود که کسی جز ما متوجه نشود او ایرانی نیست. پذیرش درخواستش زمانی دشوارتر شد که با مادرش صحبت کردیم و او لهجه غلیظ کشور خودش را داشت؛ برعکس زهرا که خیلی کم لهجه داشت. در فکر جلسه مادران مدرسه بودیم که اگر ما هم چیزی به کسی نگوئیم، همه از زبان و بیان مادر، این موضوع را درمی‌یابند. به هر طریق، خواهش او را پذیرفتیم؛ در حالی که مجموعه اتفاقات ماه‌های اول تا عید نوروز را هرگز پیش‌بینی نمی‌کردیم.

هرچه بیشتر می‌گذشت، درگیری معلم‌ها با زهرا بیشتر می‌شد. کار به جایی رسید که اخراج او از کلاس، روند عادی هر روز مدرسه شد. اکثر معلم‌ها از نحوه برخوردش شاکی بودند یا او را فرد گستاخی می‌دانستند و برخی هم از انجام ندادن تکالیفش گلایه داشتند. من بسارها با او گفت‌وگو کرده بودم، اما در نمی‌یافتم مشکل کار از کجاست؟ او انگیزه موفق شدن و درس خواندن را داشت، اما

نمی‌دانستم چرا در عمل طوری دیگر بود؟ این سؤال، همراه همیشگی ذهنم بود تا روزی که درگیری‌اش با مربی پرورشی مدرسه، جرقه‌ای را در مغزم روشن کرد. داستان از این قرار بود که در روز مراسم دهه فجر، زهرا نه تنها وظیفه خود را انجام نداده بود، بلکه با دیگران هم همکاری نکرده بود و به این واسطه نظم برنامه بر هم خورده و درگیری مربی و زهرا بالا گرفته بود. در این اثنا به مراسم دهه فجر می‌اندیشیدم؛ جشنی که از عرق ملی ایرانیان نشئت می‌گیرد و هویتی که به واسطه ایرانی بودن، بدان معنا می‌بخشد و اینکه اگر زهرا این مراسم را جدی نگرفته و در آن فعالانه شرکت نمی‌کند، چقدر غیرمنطقی است؟

از آن روز به بعد سعی کردم بیشتر با او صحبت کنم. در تمام مدت صحبت، تمرکز بر این بود که او ایرانی نیست و تفاوت‌هایی با ما دارد. کوشیدم از دریچه نگاه او به مدرسه، معلمان، تکالیف و محیط اطراف بنگرم. این بار داستان رنگ دیگری به خود گرفت. بیشتر اختلافات از تفاوت زبان و گفتار ما با وی ناشی می‌شد. شاید ظاهراً هر دو فارسی صحبت می‌کردیم، اما مفهوم و دریافت برخی کلمات یا اصطلاحات در زبان و فرهنگ ما دو تن، متفاوت بود و نقطه اشتراکی



نداشت. گاهی او عباراتی را بیان می‌کرد که در فرهنگ سرزمین خودش عادی محسوب می‌شد و نمی‌دانست چرا همین مضمون معلم کلاس را عصبانی می‌کند؛ مطلبی که بازگو شدنش از سوی دانش‌آموز، خطاب به معلم، در فرهنگ ما گستاخی به حساب می‌آید. گاهی تکالیف را انجام نمی‌داد، زیرا اصلاً متوجه معنای آن نمی‌شد و چون از آشکار شدن ملیتش هراس داشت، از طرح این مشکل با معلم سر باز می‌زد و بدین ترتیب در مقابل همه همکلاسی‌هایش سرزنش می‌شد و طبیعی است که حس بدی او را احاطه می‌کرد و این مجموعه اقدامات سبب شد به لحاظ درسی ضعیف و ضعیف‌تر شده و خودش نیز اندک‌اندک

باور کند که دانش‌آموز ضعیفی است و به خاطر مجموعه مسائل پیش‌آمده، از طرف همکلاسی‌هایش طرد شود. این طرد شدن نیز ثمری نداشت، جز خشم و کینه. این داستان ادامه داشت تا اینکه مراسم دهه فجر تیر نهایی را به او زد. وقتی مربی پرورشی از او می‌خواهد شعر را حماسی و با غرور بخواند، ناگهان او به این فکر فرو می‌رود و از خود می‌پرسد: من متعلق به کدام گروه هستم؟ مختصات من در این محیط چیست؟ آیا می‌توانم خودم را توصیف کنم؟ اهداف من چیست؟ ارزش‌هایی که باید آن‌ها را ارج نهم، کدام است؟ و در یک آن، فکر می‌کند حیران و سردرگم است و چیزی از خود نمی‌داند؛ نقطه‌ای که ما به آن «بحران هویت» می‌گوییم. اما واقعاً در دنیای علمی برای زهرا چه اتفاقی افتاد؟

فردی از دیار و فرهنگی دیگر مهمان کشور ما شده‌است. او برای ادامه تحصیل به مدرسه کشور میزبان وارد می‌شود؛ جایی که جامعه کوچکی است و ابعاد گوناگون یک جغرافیای جدید او را احاطه خواهد کرد. تفاوت‌ها و جریان‌های پیش‌آمده او را به سمتی سوق می‌دهند که روایت شد. حالا او نوجوانی است که دچار تردید و دودلی شده‌است؛ به گونه‌ای که گویا خودش، فرهنگش و ملتش را نمی‌شناسد و تصور قطعی و ثابتی از خود ندارد! دچار بحران هویت و نوعی احساس پوچی توأم با بی‌معیاری، جامعه‌گریزی و جدایی از خویشتن می‌شود. تصویری که او از خود می‌سازد و احساسی که به خود دارد، بازتاب نگرشی است که دیگران نسبت به او دارند. در نتیجه، در پی یافتن پاسخ به سؤال «من کیستم» دچار تعلیق روانی و اجتماعی می‌شود. در مواجهه با چنین بحرانی، اگر از سوی دیگران نیز طرد شود، قطعاً دچار آشفتگی بیش از پیش خواهد شد که ثمری ندارد، جز اضطراب، حس تهی بودن و تردید که برای او دوگانگی و تضاد را به بار می‌آورد. به‌طور طبیعی، در صورت قرار گرفتن در چنین موقعیتی روانی، دو فرایند رخ خواهد داد: یکی فرایند جست‌وجوست؛ یافتن راهی برای تمایز خود از محیط. فرایند دیگر، تعهد است. اگر نتواند در مدرسه به محیط اطراف خود متعهد و پای‌بند باشد، دچار بحران هویت می‌شود و تنها یک راه‌گزیر از این احوال برای او وجود دارد: او به‌عنوان انسانی که دچار بحران هویت شده، باید

زبان نه تنها در بیان واقعیت‌ها و شناخت پیرامون بی تأثیر نیست، بلکه در ساخت واقعیت‌ها تأثیرگذار است و مفاهیم و تعامل انسانی را از جهان بازگو می‌کند. از این رو، افرادی که به زبان‌های متفاوت صحبت می‌کنند، جهان را به گونه‌های متفاوت ادراک می‌کنند



گروه دوستان و همکلاسی‌ها منبع هویت‌ساز و بحران‌ساز مهمی هستند. سازمان‌دهی روابط دوستانه در قالب همکاری گروهی، بحران هویت را کم می‌کند

بتواند نگاهی عمیقی به خود بیندازد و خویش را تحلیل کند، آرزوها و توانایی‌های جدید را از درون سازمان‌دهی کند تا با انتظارات جامعه ایرانی و محیط مدرسه وفق پیدا کند و با مجموعه‌های متنوع، همانندسازی یابد تا هویت‌های متفاوت را امتحان کند. با عقاید و ارزش‌های یک گروه اجتماعی، احساس وحدت درونی پیدا کند و در نهایت بتواند ارزیابی مثبتی از خود داشته باشد. هرچه این ارزیابی از خویش و صفاتش مثبت‌تر باشد، خودپندارهٔ اثبات‌تری به عمل خواهد آمد و در نهایت هم انسجام هویت بیشتر. در مقابل چیزی که ما شاهد آن خواهیم بود: «یگانه بودن از دو جهت متفاوت است؛ یکی همانند دیگران بودن در جامعه و دیگری همانند خود بودن، در گذر زمان.»

نکتهٔ حائز اهمیت آن است که نوجوان تازه‌واردی که دچار این بحران می‌شود، به‌تنهایی بر این مهم فائق نخواهد آمد و ما به‌عنوان مسئولان مدرسه و نیز جامعه‌ای تأثیرگذار، می‌توانیم در حل این بحران و بیرون آمدن از این سردرگمی به او کمک کنیم. راهکارهای زیر می‌توانند در مواجهه با چنین دانش‌آموزانی سودمند باشند:

۱. به‌عنوان اعضای جامعهٔ کوچک مدرسه به این فرد کمک کنیم به‌صورت کامل با زبان ما آشنا شود. یعنی زبان را خوب بیاموزد، معنا را متوجه شود و بتواند پیام پشت معنا را تحلیل و درک کند. فراموش نکنیم که نظام ادراکی و شناختی انسان از ساختار زبانی جدا نیست. یعنی زبان نه‌تنها در بیان واقعیت‌ها و شناخت پیرامون خنثا نیست، بلکه در ساخت واقعیت‌ها تأثیرگذار است و مفاهیم و تعامل انسانی را از جهان بازگو می‌کند. از این رو، افرادی که به زبان‌های متفاوت صحبت می‌کنند، جهان را به گونه‌های متفاوت ادراک می‌کنند.

اگر موفق شویم، فرایند ذهنی و حسی فرد و در پی آن تفکر او شکل می‌گیرد و او درک شناختی و ادراکی معقولی از محیط اطراف خود پیدا می‌کند.



همچنین، چون زبان مهم‌ترین ابزار ارتباطی در تعامل اجتماعی و فراگیرترین عنصر مشترک هویتی است، می‌تواند فارغ از بعد جغرافیا و هم‌جواری سرزمینی، تا حد زیادی وجه نظرها، ارزش‌ها و باورهای مشترک را در تعاملات اجتماعی به عهده بگیرد. پس، داشتن این توانایی برای فرد، به‌عنوان عاملی پیونددهنده، راه اصلی ارتباط او با دیگران می‌شود و پیوندهای فرهنگی و عاطفی را نیز برقرار می‌کند.

۲. گروه دوستان و همکلاسی‌ها منبع هویت‌ساز و بحران‌ساز مهمی هستند. سازمان‌دهی روابط دوستانه در قالب همکاری گروهی، بحران هویت را کم می‌کند. بنابراین، به‌عنوان اولیای مدرسه، نشست‌های گروهی تشکیل دهید و کارهای گروهی را تعریف و به گروه‌ها اختصاص بدهید. در نشست‌ها، از کارهای گروهی تعریف شده حمایت کنید و تا رسیدن به نتیجهٔ مورد نظر، پیگیر انجام آن‌ها باشید.

۳. هر چه این دانش‌آموزان دربارهٔ خود، افکار و برنامه‌هایشان با دوستان یا معلمان بیشتر صحبت کنند، بحران هویت در آنان کمتر

می‌شود. یعنی برای پاسخگویی به سؤال من کیستم، توانایی بهتری کسب می‌کنند. پس شرایطی ایجاد کنید که بتوانند با امنیت خاطر با شما و دوستانشان صحبت کنند.

۴. برای قدرت بخشیدن به هویت شخصی چنین افرادی، فضایی فراهم کنید تا:

- علاقهٔ خود را بشناسند.

- بهترین خودشان را در آینده تصور کنند.
- اهداف خود را کشف کنند.

۵. برای آموزش مهارت‌های زندگی، تفکر انتقادی و رشد تفکر انتزاعی، کارگاه‌هایی برگزار کنید.

۶. در تصمیم‌گیری اینکه ملیت واقعی این افراد را به کدام معلم بگوییم و به کدام نه، هوشمندانه عمل کنید. این آگاهی، اگر دست به دست پیشینهٔ ذهنی افراد بدهد، ممکن است عدالت آموزشی را خدشه‌دار کند و تبعیضی زبان‌بخش ایجاد کند.